

بررسی ترس و اضطراب‌های بشری در دو داستان کوتاه «لاله» و «روز اول قبر» با عنایت به آراء پل تیلیش

فاطمه کریمی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، کارشناس امور پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی واحد کرج، دبیر و مدرس ادبیات فارسی

چکیده

ترس و اضطراب از جمله عواطفی است که دارای بار منفی هستند که در حوزه‌ی روان‌شناسی و ادبیات داستانی همواره مورد توجه نویسندگان قرار گرفته است. این دو عامل طبیعی در وجود انسان باعث می‌شود که در مواجهه با خطرات از خود واکنش منفی نشان دهد. اضطراب یکی از واقعیت‌های زندگی انسان‌هاست، که آرامش و سلامتی آنان را به خطر می‌اندازد و ترس تجربه‌ای بسیار ناخوشایند است. حس ترس باعث پریشانی می‌شود. در جسم ما احساس دلشوره و احساس از تنش وجود دارد. اگر این احساس زیادتر شود انسان فکر می‌کند مریض است و علائم آن بر روی جسم آشکار می‌شود. اضطراب بیشتر در مورد پیش‌بینی خطری است که ممکن است در آینده اتفاق بیافتد در حالی که ترس در هنگام وقوع یا کمی قبل از وقوع چیزی خطرناک احساس می‌شود. ترس و اضطراب دو عامل طبیعی هستند که همواره باعث می‌شود که انسان در زندگی خود در مواجهه با خطرات از خود احتیاط نشان دهد و از جمله عواملی که باعث بوجود آمدن مشکلات فردی و اجتماعی زیاد می‌گردد که خطرات جبران‌ناپذیری را بر روح و روان انسان می‌گذارد. اهمیت بررسی و تحلیل مسئله‌ی اضطراب‌های انسانی در این است که وضعیت روحی و روانی انسان‌ها در ادوار مختلف، در ظهور و گرایش حس زیباشناسی انسان‌ها به سوی مکتب خاص (ایژکتیو/ سوپژکتیو بودن، درونی/ برونی بودن، واقع‌گرا/ سوررئال بودن و...) تأثیر مستقیم دارد.

از جنبه‌ی روانی و روان‌شناسی فراوان به موضوع اضطراب توجه شده است، ولی کمتر پژوهشگری به مسأله اضطراب در آثار ادبی و رمان‌ها و داستان‌های کوتاه توجه نموده است. اضطراب انواع گوناگونی دارد. از نظر پل تیلیش فیلسوف و متکلم بزرگ آلمانی تبار ساکن آمریکا اضطراب، آگاهی وجودی از عدم است که می‌کوشد به ترس تبدیل شود از نظر او آنچه در نفس‌شناسی به عنوان عاطفه‌ی صرف مطرح است؛ نتیجه‌ی روبرو شدن انسان با تهدید عدم است که می‌تواند هم به بهترین حالت ممکن و هم به بدترین حالت ممکن روی دهد. پل تیلیش روان‌شناس معروف از سه نوع اضطراب نام می‌برد که طبق آن سه نوع نیستی بشر را تهدید می‌کند: اضطراب مرگ؛ اضطراب بی‌معنایی؛ اضطراب محکومیت. اضطراب مرگ: اضطراب حاصل از سرنوشت انسان است و اساس آن نفس وجودی اوست که مرگ آن را تهدید می‌کند. اضطراب بی‌معنایی: اضطراب حاصل از بی‌معنایی که اساس آن نفس معنوی آدمی است و پوچی آن را تهدید می‌کند. اضطراب محکومیت: اضطراب حاصل از محکومیت که

اساس آن نفس اخلاقی انسان است و گناه آن را تهدید می‌کند. داستان‌های کوتاه «لاله» از رمان «سه قطره خون» اثر صادق هدایت و «روز اول قبر» از رمان «روز اول قبر» اثر صادق چوبک داستان‌نویسان معاصر ایرانی، از آن دست آثاری هستند که محور آن حول شخصیت‌های پریشان حال و مضطرب می‌گردد.

صادق هدایت و صادق چوبک در آثارشان با آگاهی از روان‌پزشکی و روان‌شناسی، به پردازش شخصیت‌ها پرداخته‌اند. این شخصیت‌ها تحت‌تأثیر دیدگاه روانشناختی نویسندگان بوده؛ چرا که آنان کاراکترهای روان‌پریشی را به تصویر می‌کشند که بنا به دلایل مختلف از لحاظ روانی در تعارضند. این شخصیت‌ها تنها و خسته از این دنیای خصمانه بدون این که با کسی کاری داشته باشند، حدیث نفس خود را بازگو می‌کنند. ترس، پریشانی درونی و بیرونی و اضطراب بر این آدم‌ها تحمیل شده است. به همین دلیل هدف از تحقیق حاضر این است که نشان دهیم اضطراب‌های بشری، انواع و مکانیسم‌های دفاعی آن بر اساس نظریه‌ی پل تیلیش و چگونه در این داستان‌های کوتاه جلوه پیدا کرده است. این مقاله که با روش تحلیلی و توصیفی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای صورت گرفته است بر آن است، تا ضمن تعاریف و اصطلاحات ترس و اضطراب، شباهت‌ها و تفاوت‌های آن، به بازتاب مبحث روان‌شناسی ترس و اضطراب در ادبیات داستانی با محوریت داستان‌های کوتاه لاله و روز اول قبر بپردازد. به این منظور به بررسی اضطراب‌ها و نگرانی‌های شخصیت‌های این داستان‌ها با توجه به نظر پل تیلیش پرداخته‌ایم. هدف از انجام این مقاله پاسخ مناسب به این پرسش است:

- انواع اضطراب‌ها در این داستان‌ها تا چه اندازه با نظریه‌ی انواع اضطراب پل تیلیش قابل بررسی و تطبیق است؟
نتیجه‌ی تحقیق نشان می‌دهد که جلوه‌های ترس و اضطراب در دو داستان فوق نمود فراوانی دارد و این داستان‌ها با نظریه‌ی انواع اضطراب‌های پل تیلیش قابل انطباق است.

واژه‌های کلیدی: اضطراب، ترس، داستان کوتاه، پل تیلیش، لاله، روز اول قبر

مقدمه

روان‌شناسی و ادبیات در میان علوم‌انسانی پیوندی عمیق و ناگسستنی دارند به طوری که بسیاری از روان‌شناسان برجسته نظریه‌های روان‌شناختی خود را بر پایه آثار ادبی ارایه نموده‌اند. روان‌شناسی که ترجمه واژه یونانی «پسیکولوژی» (او به معنای خودشناسی است از واجبات و از ضروریات حیات بوده و بر اساس فرموده امیرمؤمنان (ع) به عنوان «انفع‌المعارف» معرفی گردیده است. «اضطراب همراه دائمی بسیاری از ماست و حالت مزمن نگرانی است. کسانی که دچار اضطراب دائم هستند قدرت تخیل فوق‌العاده دارند اما افکار خود را بیشتر معطوف به حوادث ناخوشایند می‌کنند.» (نویل، ۱۳۸۷: ۲۵). اضطراب چیزی است که وقتی در تنگنا قرار می‌گیریم، آن را احساس می‌کنیم. احساس اضطراب به ترس و احساسات مشابه آن مربوط می‌شود. اضطراب به صورت هراس و تشویش بدون هیچ‌گونه دلیل آشکار تعریف می‌شود. معمولاً زمانی اتفاق می‌افتد که هیچ‌گونه تهدید فوری برای امنیت یا سلامت فرد وجود ندارد، اما این تهدید برای فرد احساسی واقعی است و باعث می‌شود فرد مضطرب قصد فرار از آن موقعیت را نماید. قلب او به شدت می‌تپد؛ بدن او عرق می‌کند و کلیه سیستم بدنش دچار اختلال می‌شود، اما کمی اضطراب باعث می‌شود افراد هوشیار و مراقب باشند.

اضطراب از بنیادی‌ترین مباحث زندگی هر انسان است. در واقع می‌توان اظهار کرد که لحظه‌ای در حیات انسان وجود ندارد که خالی از اضطراب بوده باشد. یکی از مکتب‌هایی که در قرن نوزدهم شکل گرفت مکتب اگزستانسیالیسم بود که به حالات و رفتارهای انسانی توجه خاصی نمود و از این طریق بر مفاهیمی مانند اضطراب تأکید داشت. فیلسوفان مکتب اگزستانسیالیسم برای توصیف و تشریح آراء خود از ادبیات و هنر بهره فراوان گرفته و این مکتب همزمان با جنگ دوم جهانی در فرانسه و آلمان به اوج خود رسید. و فیلسوفان فراوانی نیز از این مکتب پیروی می‌کردند از جمله «پل تیلیش» آلمانی (۱۹۶۵-۱۸۸۶ م) است. وی در تألیف بسیار مهم خود با عنوان «شجاعت‌بودن» به طور کامل به مبحث اضطراب و انواع آن پرداخت.

اضطراب نتیجه‌ی ترسی خفته است که معمولاً شخص از آن بی‌خبر است و یا حتی ترسی که فرد کاملاً از منبع و سرچشمه‌ی آن آگاه است، اما قادر به کنترل آن نیست و افزایش ترس موجب اضطراب وی شده است. آثار ادبی که از هر نویسنده‌ای برجای می‌ماند، بیانگر افکار و روان آدمی هستند که با مخاطبان خود در میان می‌گذارد، از این بزرگان که آثار آنها همواره از بعد روان-شناسی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است، «صادق هدایت» و «صادق چوبک» هستند.

مهمترین هدف این جستار بررسی و بازتاب مفهوم اضطراب و انواع آن در داستان «لاله» صادق هدایت و «روز اول قبر» اثر صادق چوبک است. در این جستار در پی پاسخگویی به سوال زیر هستیم:

- با توجه به نظریه پل تیلیش در دو داستان لاله و روز اول قبر به چه نحوی بازتاب یافته است؟

روش تحقیق

گردآوری داده‌های تحقیق با روش مطالعه کتابخانه‌ای یا بررسی اسناد و مدارک علمی انجام خواهد شد. بدین معنا که با مراجعه به کتابخانه، پژوهشگاه‌ها، مراکز مهم علمی و فرهنگی و آرشیو جراید مانند مجلات، روزنامه‌ها، سایت‌های اینترنتی، پژوهش-نامه‌ها و فصل‌نامه‌ها تمامی مطالب درباره‌ی موضوع کتاب‌های روان‌شناسی و کتاب‌هایی که به حوزه ادبیات داستانی ربط داشته باشد استفاده گردیده، و از مقالات مربوط به موضوع تحقیق تعاریف و مطالب مورد نیاز را فیش‌برداری نموده و پس از آن

¹. Psychology.

تمامی فیش‌ها و یادداشت‌ها دسته‌بندی گردیده و هردسته در طبقه خاص خود قرار گرفته است. نتیجه بازیافت یادداشت‌ها تحقیق مورد نظر خواهد بود. بنابراین روش گردآوری کتابخانه‌ای و ابزار فیش‌برداری است.

پیشینه پژوهش

- مقاله: «انواع ادبی و اضطراب‌های بشری با توجه به آراء پل تیلیش»، مصطفی گرجی. (۱۳۸۸). فصلنامه نقد ادبی، سال دوم، شماره ۶، صص ۱۹۸-۱۸۵. در این مقاله به بررسی دیدگاه پل تیلیش در حوزه مورد نظر (اضطراب) پرداخته شده است و سعی شده است با توجه به غلبه یک گفتمان فکری و بروز سنخ روانی خاص (اضطراب) در دوره‌ای مشخص و کیفیت ظهور نوع ادبی متجانس با آن گفتمان را بررسی و تحلیل کند.

- مقاله: «بررسی تطبیقی داستان‌های بن بست و سمفونی مردگان با تأکید بر مسئله اضطراب مرگ (برادرکشی)» مصطفی گرجی، نویسنده در این پژوهش دو رمان بن بست و سمفونی مردگان را از دیدگاه اسطوره تاریخی برادرکشی و ارتباط آن با اضطراب‌های سه گانه حاصل از مرگ، گناه و بی‌معنایی بررسی کرد.

- مقاله: «رمان و اضطراب موقعیت»، مصطفی گرجی، در این مقاله اضطراب موقعیت از دیدگاه آلن دو باتن و اضطراب‌های بشری از دیدگاه پل تیلیش در رمان ره‌ش‌رضا امیرخانی تحلیل و نقد شد.

- مقاله: «جلوه‌های ترس و اضطراب در رمان زمین سوخته»، محمود آقاخانی بیژنی، (۱۳۹۶) فصلنامه علمی پژوهشی نقد ادبی، سال ۱۰، شماره ۳۷، صص ۲۸-۸.

- مقاله: «زمینه‌ها و عوامل نومیدی صادق هدایت»، احمد رضی، مسعود بهرامی، (۱۳۸۵) فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۱، صص ۹۳-۱۱۴.

- مقاله: «بررسی ترس از مرگ در سه قطره خون هدایت و ضد اخلاق ژید بر اساس روش نقد ژیلبردوران»، (۱۳۹۴). سارا سروش، نگار مزاری، طاهره خامنه باقری، نقد زبان و ادبیات خارجی، دوره یازدهم، شماره ۱۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، صص ۲۷۵-۲۹۱.

- مقاله: «تحلیل خودکشی صادق هدایت از منظر جامعه‌شناسی و روان‌شناختی با بررسی آثار داستانی او»، (۱۳۹۷). حسام خالویی، علی جهانشاهی افشار، ششمین همایش ملی متن‌پژوهی، دانشگاه علامه طباطبایی.

اضطراب در قرآن

اضطراب از آن جمله اختلالاتی است که بخشی از زندگی آدمی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. قرآن کتاب آسمانی مسلمانان همه جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی و روانی انسان‌ها را مورد توجه قرار داده است به این موضوع هم بی‌توجه نبوده است. در کتاب حال خوش نوشته بنسون و الین نوشته شده که دین اسلام از روش‌های پیروی کرده که حتی اگر عنوان سازمان و عنوان نظام روان‌شناسی بدان ندهیم؛ دارای یک دستگاه روان‌شناسی مخصوص به خود است که خاستگاه اولیه آن قرآن کریم است. به همین دلیل توجه به قرآن و آموزه‌های قرآنی مؤثرترین شیوه در ریشه‌کن کردن این نوع بیماری است و این امر بیانگر عظمت بعدی فراگیر از عظمت قرآن کریم، اعجاز و اثرگذاری آن در امور خدماتی و درمانی است (بنسون و استوارت، ۱۳۹۲: ۲۲۱-۲۲۳). لذا در این مجال موضوع ترس و اضطراب در قرآن بررسی می‌شود.

«وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ و چگونه از آن چه شریک (خدا) می‌گردانید بترسم، با آن که شما از این که چیزی را شریک خدا ساخته‌اید که (خدا) دلیلی درباره آن بر شما نازل نکرده است. نمی‌هراسید؟» (سوره انعام/آیه ۸۱).

«إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند.» (سوره یونس/ آیه ۶۲).

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا؛ کسی که از یاد من روی برگرداند، همانا در زندگی سخت و اضطراب بسر می‌برد.» (سوره طه/ آیه ۱۲۴).

تعریف اضطراب از دیدگاه روان‌شناسان

معنای اضطراب در لغت‌نامه‌ها تقریباً یکی است و آن «بی‌قراری و پریشانی و آشفتگی ذهنی بر اثر ترس مبهم و احساس ناامنی و بی‌قراری ناشی از اشتیاق فراوان و درگیری و کشمکش» (انوری، ۱۳۸۱: ج ۱/۴۴۱). است. در فرهنگ معین اضطراب «پریشان شدن، سراسیمگی، تپش قلب بی‌تابی» (معین، ۱۳۶۲: ۲۴۱) معنی شده است.

از نظر روان‌پزشکی «اضطراب عبارتست از: ناآرامی، ترس و هراس ناخوشایند و پیش رونده با احساس خطر قریب‌الوقوع که منبع آن قابل شناسایی نیست، اما نقش عمده‌ای را در آسیب‌شناسی روانی بازی می‌کند. همچنین در فهم و رشد شخصیت انسان و رشد طبیعی او و در فرآیندهای مرضی در تمام سنین عمر آدمی، نقش برجسته‌ای دارد.» (سادوک، ۱۳۹۰: ۱۳۵).

اضطراب حالتی است ناخوشایند که تنش و ناراحتی در وجود فرد ایجاد می‌کند و ترسی را از آنچه در حال وقوع است، در وی پدید می‌آورد. (ن.ک: شاملو، ۱۳۸۸: ۳۹) و «سبب ایجاد تنش و ناراحتی در وجود فرد شده و ترسی از آنچه در حال وقوع است، در وی ایجاد می‌کند.» (شولتز، ۱۳۸۹: ۶۰). «عجیب است که میلیون‌ها انسانی که از اختلال اضطراب رنج می‌برند معتقدند که نشانه‌های اضطراب ناگهانی آن‌ها جزئی و کم اهمیت است.» (هندلی و نف، ۱۳۷۸: ۱۲).

در کتاب نظریه‌های شخصیت علائم حاصل از اضطراب به سه صورت بروز می‌کند: جسمانی، رفتاری و هیجانی. در بعد جسمانی «انواع بیماری‌های گوارشی از جمله درد معده، سست شدن زانوها، گرفتگی عضلات گردن، شانه‌ها و درد پشت گردن از نشانه‌های اختلال اضطرابی است. ترس و اضطراب شدید که منجر به بروز اختلالات می‌شود، در اولین حملات اضطرابی به شکل نَفَسِ نَفَسِ زدن و سطحی نَفَسِ کشیدن بروز پیدا می‌کند» (همان: ۶۲). در بُعد رفتاری «اختلال خواب به صورت کاهش خواب مفید، دیر به خواب رفتن، بیدارخوابی‌های وسط شب یا بیداری صبح زود شایع است» (عطاری و باقریان، ۱۳۷۰: ۵۴) و در بُعد هیجانی، استرس و اضطراب زیاد از میزان فعالیت‌های فرد می‌کاهد، «خُلقِ افسرده و غم‌زده، خشم و زودرنجی، کلافگی و خستگی مفرط جزء ویژگی‌های بارز این نوع از اختلالات است.» (شولتز، ۱۳۸۹: ۶۴).

صادق هدایت

صادق هدایت در ۲۸ بهمن ماه ۱۲۸۱ شمسی در تهران (یاوری، ۱۳۸۷: ۱۶۶) در خانواده‌ای مرفه و اشرافی متولد شد. پدرش اعتمادالملک و مادرش زیورالملوک بود، یکی از بردارانش به نام محمود به نخست‌وزیری رسید و برادر دیگرش که عیسی نام داشت به ریاست دانشکده افسری منصوب شد. هدایت، آثاری چون رباعیات خیام، پروین دختر ساسان، کتاب انسان و حیوان، داستان مرگ، زنده به گور، زبان حال یک الاغ در وقت مرگ را طی سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۹ نوشت. پس از تمام شدن نگارش این آثار در سال ۱۳۰۹ به ایران بازگشت. «اوسانه، سایه مغول، اصفهان نصف جهان، سه قطره خون، سایه روشن، نیرنگستان و علویه خانم، مازیار، ترانه‌های خیام و وغ وغ ساهاب حاصل سال‌های ۱۳۱- تا ۱۳۱۵ بود. بوف کور را در سفرش به هند نوشت. در سال ۱۳۱۷ پس از استعفا از بانک ملی به اداره موسیقی رفت و تا سال ۱۳۱۵ با این اداره همکاری نمود. از سال ۱۳۲۰ تا آخر عمر به عنوان مترجم به دانشکده هنرهای زیبا رفت. (طهماسبی، ۱۳۸۸: ۷۹). او سگ ولگرد، داستان آب زندگی، ولنگاری، حاجی آقا، ترجمه زند و هومن یسن، افسانه آفرینش و پیام کافکا را در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹ نوشت. هدایت در اواخر پاییز

۱۳۲۰ به پاریس رفت و در ۱۹ فروردین ۱۳۳۰ با گاز خودکشی کرد. (دانایی برومند، ۱۳۷۷: ۲۷۰-۲۷۲)، او هنگام مرگ ۴۸ ساله بود.

صادق چوبک

صادق چوبک در سال ۱۲۹۵ شمسی در بوشهر متولد شد، درست در زمان جنگ جهانی اول که بوشهر به نوعی مستعمره‌ی انگلیس بود. خود چوبک از آبادانی آن زمان بوشهر و مجهز بودن آن در زندگی‌نامه‌اش این گونه یاد کرده‌است. «بوشهر به همه چیز مجهز بود؛ بیمارستان و باشگاه و زمین تنیس و فوتبال و هاکی و تریکت، کارخانه‌ی یخ‌سازی و گورستان پاکیزه؛ همه را در آنجا داشتند و آدم خودش را در یک شهر نیمه‌اروپایی می‌دید.» (دهباشی، ۱۳۸۰: ۱۵).

او در سن ۱۵ سالگی، یعنی سال ۱۳۱۳، نخستین نوشته‌ی خود را در یک روزنامه‌ی محلی به چاپ رساند. سال ۱۳۱۴ در زندگی او نقطه‌ی عطفی به شمار می‌آید؛ او با مسعود فرزاد، پرویز ناتل خانلری و صادق هدایت که به تازگی از هندوستان برگشته بود آشنا شد. این دوستی اخیر تا هنگام مرگ هدایت ادامه داشت. چوبک در خرداد ۱۳۱۶ دیپلم ادبی دوازدهم را با گواهینامه‌ی کالج بدست آورد و در مرداد همان سال با همسرش که در کالج آمریکایی هم کلاس بودند، ازدواج کرد که حاصل این ازدواج دو فرزند با نام‌های روزبه و بابک بود. یک سال را در دبیرستان شرافت خرمشهر به دبیری پرداخت و در سال ۱۳۱۱ به خدمت نظام به دانشکده‌ی افسری رفت و به سمت مترجم انگلیسی در رکن سوم ارتش منصوب شد. در پاییز ۱۳۱۹ بعد از پایان خدمت نظام ابتدا در وزارت دارایی و سپس در سمت مترجم مستشاران آمریکایی مشغول به کار شد. در این سال‌ها داستان خیمه‌شب‌بازی را نوشت و در سال ۱۳۲۴ به چاپ رساند. او در سال‌های پایانی عمر خود دچار کم بینایی و تا حدودی نابینایی شد تا اینکه در تیر ماه سال ۱۳۱۱ در شهر برکلی آمریکا در سن ۸۲ سالگی برای همیشه از نوشتن وداع کرد.

آثار داستانی او عبارتند از:

خیمه‌شب‌بازی ۱۳۲۴/ انتری که لوطیش مرده بود ۱۳۲۸/ چراغ آخر ۱۳۴۴/ روز اول قبر ۱۳۴۴/ رمان تنگسیر ۱۳۴۲/ رمان سنگ صبور ۱۳۴۵

بازتاب جلوه‌های اضطراب در داستان لاله و روز اول قبر از دیدگاه پل تیلیش

از نظر پل تیلیش اضطراب، آگاهی وجودی از عدم است که می‌کوشد به ترس تبدیل شود (تیلیش، ۱۳۶۶: ۷۵). از نظر او آنچه در نفس‌شناسی به عنوان عاطفه‌ی صرف مطرح است؛ نتیجه‌ی روبرو شدن انسان با تهدید عدم است که می‌تواند هم به بهترین حالت ممکن و هم به بدترین حالت ممکن روی دهد (تیلیش، ۱۳۶۶: ۱۱ نقل شده از گرجی: ۴). اضطراب انواع گوناگونی دارد. پل تیلیش سه نوع اضطراب را ذکر می‌کند که بر اساس آن سه نوع نیستی انسان را تهدید می‌کند: خود وجودی یا اضطراب مرگ؛ خود معنوی یا اضطراب بی‌معنایی؛ خود اخلاقی یا اضطراب محکومیت.

خود وجودی یا اضطراب مرگ:

اضطراب حاصل از سرنوشت انسان است و اساس آن نفس وجودی اوست که مرگ آن را تهدید می‌کند.

خود معنوی یا اضطراب بی‌معنایی:

اضطراب حاصل از بی‌معنایی که اساس آن نفس معنوی آدمی است و پوچی آن را تهدید می‌کند.

خود اخلاقی یا اضطراب محکومیت:

اضطراب حاصل از محکومیت که اساس آن نفس اخلاقی انسان است و گناه آن را تهدید می‌کند. (تیلیش، ۱۳۶۶: ۸۴-۷۸).
پل تیلیش اولین نوع اضطراب را خود وجودی یا اضطراب مرگ می‌داند و آن اضطراب حاصل از سرنوشت انسان است و اساس آن نفس وجودی اوست که مرگ آن را تهدید می‌کند.

بررسی اضطراب مرگ (خود وجودی)

بشر گرفتار تعلقات جسمانی است. اگر احیانا حالی و مجالی دست دهد که از این غوغا برکنار نشست و به خیال خود فراغتی یافت نخستین دشمنی که بر سر او می‌تازد وحشت مرگ و هراس تنگنای گور و لحد است که همچون بوم شوم در ویرانه‌ی دماغ او می‌نشیند و سایه‌ی هول‌انگیز آن بر سراپای وجودش که از مرگ چاره نیست. اجل محتوم خواه و ناخواه در کمین ماست؛ بنابراین سخت و دشوار است که قبول کنیم روزی خواهد آمد که به اجبار باید از آنچه بدان تعلق یافته‌ایم، دل بکنیم و رخت سفر به سمت جای ناشناخته‌ی دیگری بپندیم.

اگر نگاهی به آثار ادبی و فلسفی و هنری صاحبان ذوق و خرد در همه‌ی فرهنگ‌ها و زبان‌ها بیندازیم، مرگ را از مسائل اصلی همه‌ی این آثار می‌بایم. چرا که اضطراب و بیم همه‌ی آدمیان از مسأله‌ای به نام مرگ، مشترک و امری طبیعی است، که هرکس بنا به گرایش فکری خود، تلقی خاصی از آن خواهد داشت.

«هراس از مرگ، تعیین‌کننده‌ی عامل اضطراب در هر ترسی است. این اضطراب ناشی از ناتوانی در حفظ وجود خویش است که در بنیان هر ترسی نهفته و عامل هراسناک آن است. در این وضعیت شخص مضطرب را وامی‌دارد که برای ترس خود موردی بیابد، اضطراب می‌کوشد که به ترس بدل شود.» (تیلیش، ۱۳۶۶: ۷۴).

«مرگ واقعیتی گریزناپذیر در زندگی هر فردی می‌باشد و تلخ‌ترین تجربه‌ای است که ناچار هر انسان یا هر موجود زنده‌ای در طول زندگی خویش آن را می‌آزماید.» (رضایی، ۱۳۸۴: ۶۰) و مفهوم «مرگ» از مفاهیمی است که همواره اندیشه‌ی آدمیان را به خود مشغول داشته است و سخن هیچ یک از سخن‌سرایان فارسی از این مقوله خالی نیست. اهمیت این مفهوم آنقدر زیاد است که به عنوان یکی از مهم‌ترین قسمت‌های فرهنگ انسان‌ها محسوب می‌شود.

در اندیشه‌ی صادق هدایت مرگ یکی از اصول مهم به حساب می‌آید؛ به طوری که در اندیشه‌ی وی به طور مستقیم و غیرمستقیم با مسئله‌ی مرگ روبرو هستیم.

در همان ابتدای داستان لاله توصیف پاییز خود به نوعی راوی مرگ است:

«از صبح زود ابرها جابه‌جا می‌شدند و باد مودی سردی می‌وزید. پائین درخت‌ها پر از برگ مرده بود. برگ‌های نیمه‌جانی که فاصله به فاصله در هوا چرخ می‌زدند بزمین می‌افتادند. یکدسته کلاغ با همهمه و جنجال بسوی مقصد نامعلومی می‌رفت.» (هدایت، ۲۰۰۲: ۸۱).

در داستان لاله وقتی خداداد در این عشق ناکام می‌ماند. لاله شیفته‌ی مرد دیگری می‌شود و به دنبال عشق او می‌رود و خداداد در تنهایی خود را معدوم می‌کند.

«افتان و خیزان از همان راهی که آمده بود برگشت، رفت در آلودگی و در را به روی خودش بست و دیگر کسی او را ندید.» (هدایت، ۲۰۰۲: ۷۶).

«اغلب داستان‌های سه قطره خون با مرگ و یا خودکشی قهرمان آن و یا شخصیت‌های دوم بسته می‌شود. راه‌حل‌ها، گشایش عقده‌ی داستان‌ها و شاید خود عقده‌ها موجب که موجب ایجاد آثار هنری هدایت است بر روی مرگ بسته شده است. داش آکل که از عشق بی‌پا شده است به دست حریف کشته می‌شود. در گرداب خودکشی هست، در چنگال خواهر به دست برادر کشته

می‌شود و سپس برادر نیز می‌میرد. صورتک‌ها با یک تصادف فاجعه‌مانند که موجب مرگ یک جفت می‌شود تمام شده، گجسته دژ در پایان داستان با تمام محتویاتش به آتش کشیده می‌شود و همه‌جا مرگ، نابودی، نیستی. «(جمعی از نویسندگان، ۱۳۴۶: ۹۶).

رضی و بهرامی ریشه مرگان‌دیشی هدایت را در دوران کودکی وی دانسته‌اند که در دوران دبستان، روزنامه دیواری‌ای به نام ندای اموات منتشر می‌کند و آرم آن را ملک‌الموت قرار می‌دهد که داس مرگ به دست دارد. (رضی و بهرامی، ۱۳۸۵: ۹۸). تکرار اصلی موتیف بیش از حد مرگ و حواشی آن در اندیشه صادق چوبک نیز و به ویژه در روز اول قبر، مرگ را به یکی از بن-مایه‌های آثار او تبدیل کرده است. نام این کتاب خود یادآور مرگ است و در ابتدای کتاب یادآور پاییز و هوای مرگ را در خود دارد:

- «برگ‌های پاییزی اکنون رنگ پریده، تنک برگ، خسته و ناکام، زیر زَرک آفتاب بامداد پائیزی، کرخت و بی حس، بدیوار آسمان لم داده بودند و هُرم ولرم آنرا مک می‌زدند و توانائی آنرا نداشتند که زیر تابش نور بی رمق آن چادر برگی پهن کنند. (چوبک، ۱۳۵۱: ۹۶).

ترس و اضطراب از مرگ در عبارتهای زیر به خوبی نمایان است:

- «حاجی مثل حالا نبود که پشم‌هایش ریخته بود و آفتاب لب بام بود.» (چوبک، ۱۳۵۱: ۹۶).

در عبارت زیر حاجی معتمد خود هر لحظه انتظار مرگ را می‌کشد:

- «حاجی زیر لب با صدائی که از تنگ نفس مو برداشته بود می‌خواند: بر لب بحر فنا منتظرم ای ساقی فرصتی دان که ز لب تا بدهان اینهمه نیست. بله دیگه باید پشت پا زد باین عیش و غزل خداحافظی رو خوند. (همان، ۹۸).

- «من باید کم کم از شماها خداحافظی کنم شماها رفتنی هستید.» (همان، ۹۸).

- «اما آخرش که چی؟ باید رفت. تو هی تو خاک ریشه میدوونی و کود دل و جیگر مار رو میخوری و هی گنده میشی تا یه روزی هم نوبت خودت برسه.» (همان، ۹۸)

- «اونوقت من کجام تو کجایی؟ شایدم بابای تو تابوت من بشه و تو تابوت بچه‌های من بشی. ما هممون بدبختیم. هممون یه راه می‌ریم.» (همان، ۹۹).

در عبارت زیر حاجی مطمئن است که می‌میرد و بوی رسیدن اجل را به خوبی حس می‌کند آنچنان که دیگر بهار امسال را نخواهد دید و با درختش درد دل می‌کند:

- «اما این وحشت برای من هس که بهار دیگه تو رو نمی‌بینم. بازم گل می‌کنی، بازم مردم دیگه بت نگاه می‌کنن، اما اونوقت دیگه من نیسم که تو رو ببینمت. تو دیگه تو رو من نمی‌خندی. درسه که تو دیگه دل منو باین دنیا بند نمی‌کنی، اما من بت عادت کردم. کسی چه میدونه شاید تو رو تو قبر خود من بذارن.» (همان، ۱۰۰).

- «همتون فراق و مرگ تو دل من می‌کارید» (همان، ۱۰۱).

- «شنیدی چی گفت؟ گفت قبر حاضره؛ قبر من؛ حالا فهمیدی فرق من و تو چیه؟ من میدونم قبرم حاضره، اما تو از قبر خودت خبر نداری. یه عمره که فکر این قبر منو مثل شمع آب کرده» (همان، ۱۰۲).

- «حالا که مقبره خود را دیده بود و مرگ را بخودش نزدیک می‌دید، دیگر حوصله بدهنی و فحش را نداشت.» (همان، ۱۱۱).

اضطراب از دیدن قبر خود در عبارت زیر به خوبی حس می‌شود:

- «از دیدن تنها قبری که بالای اتاق بزرگ مقبره دهن گشوده بود تنش یخ زد و عرق سردی پشت گردن و رو پیشانی‌اش نشست و دانه‌هایی از آن تو تیره پشتش غل خورد و پائین افتاد.» (چوبک، ۱۳۵۱: ۱۱۲)

بررسی اضطراب بی‌معنایی (خود معنوی)

پوچی، بی‌معنایی و نیست‌انگاری را با شک مطلق برابر دانسته‌اند. انسان نیست‌انگار در نهایت بدبینی معتقد است که هیچ حقیقتی در دنیا وجود ندارد. او هرگونه ارزش انسانی را انکار می‌کند و از بین بردن تمدن کهنه و دیرینه و مظاهر آن را عامل پیشرفت و کمال بشر می‌داند. (جوادی، ۱۳۸۴: ۲۲۹).

نوع دوم اضطراب از دیدگاه پل تیلیش اضطراب بی‌معنایی یا خود معنوی است. این نوع اضطراب از بی‌معنایی نشأت گرفته است و مربوط به نفس معنوی انسان است و پوچی آن را تهدید می‌کند. همین تفکر سبب می‌شود فرد از جامعه و اجتماع گریزان شود و احساس یأس و ناامیدی کند و تلاش کند تا از «فردیت» خودش فراتر رود و همه‌ی «زنجیره‌ی انسانی» را به دنبال خودش بکشد. این فرد خود را ملزم به ایجاد رابطه با دیگران و حفظ این روابط نمی‌داند. به همین دلیل تمام نیروی خویش را در تقویت و نیرومند کردن خود به کار می‌گیرد و برتری خود را می‌طلبد و به تنهایی نزدیک می‌شود. (فروغی، ۱۳۶۷: ۲۲۴).

پل تیلیش «اضطراب بی‌معنایی» یا پوچی آدمی را در تأیید خود معنوی می‌داند.

در اغلب آثار صادق هدایت از جمله داستان‌های مجموعه سه قطره خون (لاله)، زندگی پوچ و بی‌معنا و بی‌هدف است. یکی از نکات مهم در مورد پوچ‌گرایی هدایت آن است که این نویسنده اعتقاد به تهی و پوچ بودن هستی دارد.

از نظر سرشار «پوچ‌گرایی، سیاه‌بینی و یأس‌انگاری است؛ که از نتایج و توابع و لوازم مرحله و مرتبه‌ای از نیست‌انگاری (نهیلیسم) به شمار می‌آید.» (سرشار، ۱۳۸۶: ۲۶۲).

- «تقریباً بیست سالی بود اهالی دماوند او را ندیده بودند، چون گوشه‌نشینی اختیار کرده بود. بالای چشمه علا سر راه جاده مازنداران خدادا برای خودش یک آلونک از سنگ و گل ساخته بود. بیست سال بود که تک و تنها زندگی تارک دنیایی می‌کرد.» (هدایت، ۲۰۰۲: ۸۲).

در داستان روز اول قبر نیز حاجی زندگی‌اش را سراسر پوچ می‌داند و می‌گوید:

- «این هشتاد نود سال چطور گذشت؟ نتیجه‌اش چی بود؟ منکه چیزی از ش نفهمیدم. نتیجه این همه تقلا و جون کندنا چی بود؟ یه خواب بود. یه خواب سراپا ترس و هراس. اینم آخرش که چی؟ زندگی کردیم» (چوبک، ۱۳۵۱: ۹۸).

در عبارتی دیگر هیچ‌امیدی به زندگی خود ندارد و می‌گوید:

- «تو هیچوقت نمی‌تونی دیگه دل منو به این زندگی خوش کنی. ذره ذره تو این هشتاد نود سال دیگه امید من تموم شده. چاه امید من دیگه خشک شده و هر چی مقنی توش کندو کو کنه دیگه آ نمیده و خشک شده.» (چوبک، ۱۳۵۱: ۱۰۰).

در جایی دیگر از داستان روز اول قبر حاجی همه چیز اطرافش را پوچ و بی‌معنی می‌داند و از دست همه آنها خسته شده است:

- «کاشکی هیچکدومتونو نداشتم. نه خونه، نه ملک، نه باغ، نه درخت، نه گل، مه زن و بچه و نوه و نتیجه. اونوخت دیگه چه غمی داشتم؟» (چوبک، ۱۳۵۱: ۱۰۱).

اضطراب از ناکامی جنسی از دیگر مواردی است که سبب می‌شود هدایت، دنیا و هستی را پوچ و بی‌معنا بداند. از نظر محمدرضا قربانی «همه کسانى که به عشق جنسى گرفتار مى‌شوند به بدترین وجهی محکوم به مرگ می‌گردند؛ زیرا از نظر هدایت انسان برای ادامه زندگی باید انگیزه‌ای بسیار مهم‌تر و ارزشمندتر از عشق جنسی داشته باشد و در غیر این صورت حق او این است که

بمیرد یا به فلاکت بیفتد. این حکمی است که هدایت برای بسیاری از شخصیت‌های داستانش صادر کرده است.» (قربانی، ۱۳۷۲: ۱۵۰).

در داستان لاله علت عذاب و اضطراب خداداد عشق جنسی و ناکامی از رسیدن به آن است. خداداد مردی روستایی است که بعد از بیست سال تنها زندگی کردن، دخترکی کولی را پیدا و چهار سال از او مراقبت و نگهداری می‌کند و عاشق او می‌شود:

- «در مدت چهار سال که لاله در آلونک خداداد به سر برد، هر چه خداداد جویای خویشان او شد، هیچ کس از کولی‌ها او را نمی‌شناختند. بعد هم دیگر خداداد مایل نبود که لاله را از دست بدهد! او را وجه فرزندی خویش برداشت و کم‌کم علاقه به خصوصی نسبت به او پیدا کرد. نه دل‌بستگی پدر و فرزندی، اما مثل علاقه زن و مرد او را دوست می‌داشت.» (هدایت، ۲۰۰۲: ۶۹)

- «همان وقت وسوسه عشق بسرش زد، میان اطاق را بند کشید و با یک پرده آنرا جدا کرد تا خوابگاهشان از هم جدا باشد.» (همان، ۶۹).

- «لاله روزهایی که هوا خوب بود تنها به گردش می‌رفت. اغلب تنها می‌رفت و همین اسباب بدگمانی خداداد نسبت به او شد. چه دو سه بار عباس چوپان را با لاله دیده بود و او را رقیب خودش می‌دانست» (همان، ۷۰).

و شاید همین مسئله شکست و محرومیت در عشق جنسی علت اساسی پوچ انگاری‌های هدایت باشد.

در داستان روز اول قبر نیز حاجی علی‌رغم مکنث و ثروت با همسر خود حاجیه خانم مشکل داشت و سبب ناکامی جنسی وی شده بود.

- «اما زن و شوهر با هم کارد و پنیر بودند و سال تا سال همدیگر را نمی‌دیدند. حاجیه خانم اینطرف باغ زندگی می‌کرد و حاجی آنطرف باغ. سال‌ها بود که حاجیه زمین گیر شده بود و از جاش نمی‌توانست تکون بخورد» (چوبک، ۱۳۵۱: ۱۰۶).

- «پس از پنجاه سال زناشویی و راه انداختن آن همه تخم و ترکه، زن و شوهر چشم دیدن همدیگر را نداشتند و سایه هم را با تیر می‌زدند.» (همان، ۱۰۶).

در داستان روز اول قبر شخصیت اصلی داستان دچار یأس و ناامیدی است؛ چرا که او تنها است و این ویژگی در حرکات و کارهای وی آشکار است.

- «حاج معتمد عصا زنان، دور استخر بزرگ باغ گردش صبحانه خودش را دور می‌زد. هر روز کارش همین بود که صبح و عصر آنقدر دور این استخر بگردد تا خسته شود.» (چوبک، ۱۳۵۱: ۹۶).

- «وقتی هوا خوب بود حاجی همین گله و رو همین تخت، شبها تک . تنهت، پس از نماز مغرب و عشا عرق می‌خورد سالها بود که این می‌زدن شبانه در خلوت را کش داده بود و عادتش شده بود.» (همان، ۹۷).

- «در این سن و سال تنها دلخوشیش همین خلوت شبانه و می‌زدن تنها بود.» (همان، ۹۸).

- «اینم آخرش، آدمو تو یه چاله میتیونن که نه راه پس داره نه اره پیش» (همان، ۱۱۳)

- «زندگی من دیگه اینجا تموه. چه زندگی‌ای؟ باید اینجا بخوابم و خوراک مار و مور بشم» (همان، ۱۱۵).

بررسی اضطراب محکومیت (خود اخلاقی)

احساس گناه یکی از مباحث روان‌شناسی است که به اخلاق آدمی مربوط است. «برای احساس گناه، ارزیابی منفی از «خود» و رفتارهای خود» اساسی فرض شده است و احساس گناه به عنوان یک هیجان اجتماعی و اخلاقی در نظر گرفته شده و به علت

پاسخ به تخلف اخلاقی، بالا بردن رفتارهای اخلاقی، آیین معاشرت بین فردی و بهداشت فردی روی می‌دهد. (دمهری و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۶).

آخرین نوع اضطراب از دیدگاه پل تیلیش اضطراب محکومیت است؛ یعنی اضطراب حاصل از محکومیت که اساس آن نفس اخلاقی انسان است و گناه آن را تهدید می‌کند. از نظر پل تیلیش، «اضطراب محکومیت» یا گناه، در تأیید خود اخلاقی انسان است. اضطراب گناه و محکومیت تهدید ادراک شده دربارهٔ اخلاقیات و هویت اخلاقی را شامل می‌شود. (تیلیش، ۱۳۶۶: ۸۴-۷۸).

احساس گناه فرد گناهکار را وادار می‌کند تا گناه و اشتباه خود را جبران کند، اما اگر فرد نتواند اشتباه خود را جبران کند، این احساس تبدیل به اضطراب می‌شود که تنهایی و بیگانگی فرد و گاهی هم احساس دوگانگی او را به دنبال می‌آورد و رفته رفته فرد را از جامعه و افراد آن دور می‌کند.

در داستان لاله می‌بینیم که پس از این که خداداد عاشق لاله می‌شود:

- «زندگی او میان بیم و امید می‌گذشت و ترس مانع می‌شد که به او عشق خودش را ابراز کند. اگر لاله می‌گفت: نه. تو پیری. او دیگر چاره‌ای نداشت مگر اینکه خودش را بکشد.» (هدایت، ۲۰۰۲: ۷۱).

- «فکر اینکه لاله عباس چوپان را دوست دارد، تمام خون را در سرش جمع می‌کرد.» (همان، ۷۳).

این اضطراب سبب می‌شود که او هر شب از ترس گناه سر به کوه و بیابان بگذارد.

- «شب‌ها اغلب وقتی که دختر می‌خوابید چراغ را بالا می‌گرفت، صورت، سینه، پستان و بازوهای او را مدت‌ها تماشا می‌کرد. بعد مانند دیوانه می‌رفت بیرون، در کوه و کمر، و خیلی دیر به خانه برمی‌گشت.» (همان، ۷۱).

اضطراب دیگر خداداد این بود که لاله او را مانند پدر خود می‌دانست و همین موجب عذاب وجدان بیشتر خداداد می‌شد:

- «چیزی که از همه بدتر بود لاله به خداداد بابا خطاب می‌کرد و هر دفعه که به او بابا می‌گفت حالش دگرگون می‌شد.» (همان: ۶۹).

از مهم‌ترین اضطراب‌های بشری یعنی اضطراب موقعیت به نقش و اهمیت رمان اشاره می‌کند و در تبیین نسبت رمان و رنج و دردهای بشری بر آن است بهترین رمان همدردی انسان‌ها را گسترش می‌دهد. (دوباتن، ۱۳۹۷: ۱۱۳ و گرجی، بی‌تا: ۷-۶).

در داستان لاله با یکی از معضلات بزرگ اجتماع بشری دربارهٔ کودکان مواجهیم. کودکانی که بنا به دلائلی خانواده خود را از دست می‌دهند یا گم می‌شوند. در این داستان لاله دختر کولی است که خانواده‌اش را گم می‌کند، اما خداداد او را پیدا می‌کند و از او نگهداری می‌کند تا جایی که با دختر انس می‌گیرد و لاله هم او را پدر خود می‌خواند.

- «لاله به خداداد بابا خطاب می‌کرد.» (هدایت، ۲۰۰۲: ۶۹).

در داستان روز اول قبر شخصیت اصلی داستان حاجی خود را گناهکار می‌داند که در آن دنیا قرار است مجازات شود اضطراب محکومیت در این عبارت به خوبی نمایان است:

- «برای همینم هست که عزیزی. مته بچه شیرخورده بی‌گناهی، برای بی‌خبری و بی‌گناهیته که عزیزی. اما من باید برم ببینم اون هلفدوننی (قبر) چه جور جهنم دریه.» (چوبک، ۱۳۵۱: ۱۰۳).

- «ما وحشتناکه که اگه اونجا هم شکنجه و عذابی باشه. مگه تو این دنیا کم کشیدم؟» (همان، ۱۲۱)

حاجی خود را محاکمه کرده و خود را سزاوار عذابی سخت می‌داند و می‌گوید:

- «مگه عذابی سخر از عذاب زندگیم وجود داره؟ تا خودمو شناختم غیر از زجر و شکنجه چیزی ندیدم؛ تازه حالا هم اولشه، ای خدا چه راه درازی باید برم. (همان، ۱۲۱).
- «من که چیزی از زندگی نفهمیدم دیگه بسه هر چه بود گذشت» (همان، ۱۲۱).
- «هر چی از دسم بر اومد ظلم کردم. آدم کشتم. مال این و انو بردم. نماز خوندم روزه گرفتم، سینه زدم، اشکدون پر اشک کردم. چه حاصل؟ حالا میفهمم که زندگیم یک پول ارزش نداشته.» (همان، ۱۲۲).
- «خدایا خودم می‌دونم که خیلی گناهکارم، هر چند تو کریمی و الرحیم و الرحمانی. دریای کرم و بخشش کرانه نداره. اما من اون رو رو ندارم که ازت بخشش بخام. تو خودت می‌دونی که من آدم کشتم، نه یکی و نه دو تا، من نه نفر آدم کشتم.» (همان، ۱۲۸).
- حاجی در اعتراف به گناهانش از دختری نام می‌برد که وی را بزور باردار کرده بود و مسئولیت کارش را نپذیرفت در نتیجه آن دختر به راه بد کشیده می‌شود و حاجی خود را مقصر این اتفاقات می‌داند:
- «اما استدعای من از تو اینه که همه گناهای او رو به پای من یکی بنویسی. او نقصیری نداشت.» (چوبک، ۱۳۵۱:۱۳۱).
- «تموم گناهایی که کردم به طرف، رفتارم با این دخترک بی پناه به طرف این گناهی که به عمر رو دلم سنگینی کرده و عقده شده» (همان، ۱۳۲).
- «یه کوه از گناه رو دلم سنگینی می‌کنه» (همان، ۱۳۵).
- «هر قدر عمر آدم زیاد باشه، گناهانشم بیشتر میشه. من به گناه عادت کردم، هر گناهی که می‌کردم جری‌تر می‌شدم» (همان، ۱۳۶).
- «من هر گناهی کردم خواس تو بوده. ما شریک گناه همدیگه بودیم. همون آدمای که به بفرمون شازده کشتم تو تو قتل یکی یکیشون با من شریک بودی. اگه اون دختریه ناکوم و نامرد آبستن د، توهم توش شریک بودی» (همان، ۱۳۷).

نتیجه‌گیری

در این مقاله موضوع اضطراب و ترس در داستان لاله از صادق هدایت و روز اول قبر از صادق چوبک از دیدگاه نظریه‌پرداز پل تیلیش بررسی شد دستاوردهای حاصل از این بررسی چنین است:

در داستان‌های فوق اضطراب و ترس مهم‌ترین بن‌مایه است که نشان از اضطراب نویسنده داستان‌ها یعنی هدایت و چوبک دارد. این آثار از دیدگاه پل تیلیش و نظریه انواع سه‌گانه اضطراب‌های بشری قابل بررسی و انطباق هستند. نخست اضطراب مرگ که محتوای همه داستان‌ها با مرگ طبیعی یا غیرطبیعی در ارتباط است.

اضطراب مرگ از پرکاربردترین انواع اضطراب در لاله و روز اول قبر است که در جای جای داستان‌ها دیده می‌شود و این نشان می‌دهد که این نگرانی در وجود صادق هدایت و صادق چوبک به عنوان نویسندگان وجود داشته است.

اضطراب دیگر در این رمان اضطراب بی‌معنایی است که با بعد معنوی وجود انسان سر و کار دارد. پوچی و بی‌معنایی در همه جای این دو داستان دیده می‌شود. از دید راوی داستان‌ها، همه چیز روی زمین بی‌معناست، این دنیا و آدم‌هایی که در آن زندگی می‌کنند، مرگ، دنیای پس از مرگ، زمان و حتی رؤیایها نیز پوچند. و این بی‌معنایی و پوچی ریشه در یأس و ناامیدی حاصل از شرایط دوره‌ای که نویسندگان در آن زندگی می‌کردند، دارد. یا این که به ناکامی راوی در مسأله‌ی عشق جنسی مربوط می‌شود.

در نهایت اضطراب محکومیت که حاصل گناهان و اشتباهاتی است که شخصیت هر دو داستان دچار آن می‌شدند و به نوعی عذاب وجدان وی را در پی داشت. هر چند بسامد این نوع اضطراب در این دو داستان محدود است، ولی اثرات ناشی از آن کل داستان‌ها را درگیر کرده و راوی تا پایان داستان با این احساس گناه (زنده ماندن) دست و پنجه نرم می‌کند.

منابع و مأخذ

- ۱- انوری، حسن. (۱۳۸۱)، *فرهنگ بزرگ سخن*، جلد اول، تهران: سخن.
- ۲- بنسون، هربرت و ایلین استوارت. (۱۳۹۲). *حال خوش*، ترجمه مهدی قراچه داغی، تهران: شباهنگ.
- ۳- تیلیش، پل، (۱۳۶۶). *شجاعت بودن*، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴- جمعی از نویسندگان. (۱۳۴۶). *عقاید و افکار درباره صادق هدایت پس از مرگ*، تهران: بحر خزر.
- ۵- جوادی، ذبیح‌الله، (۱۳۸۴). *الفبای فلسفه‌ی جدید (دایره‌المعارف فلسفی)*، تهران: ابن‌سینا.
- ۶- چوبک، صادق. (۱۳۵۱). *روز اول قبر*، چاپ دوم، تهران: جاویدان.
- ۷- دانایی برومند، مریم، (۱۳۷۷)، *صادق هدایت در بوتۀ نقد*، چاپ اول، تهران: نشر بوم.
- ۸- دهباشی، علی. (۱۳۸۰). *یاد صادق چوبک*، تهران: ثالث.
- ۹- دمهری، فرنگیس، مهناز مهربانی‌زاده هنرمند و امیرحسین یآوری. (۱۳۸۹). «*بررسی افسردگی و وسواس به عنوان پیشاینده احساس گناه و اضطراب به عنوان پیامد آن در دانشجویان دختر*»، فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ، سال دوم، شماره ششم، زمستان، صص ۳۶-۲۵.
- ۱۰- دوباتن، آلن. (۱۳۹۷). *اضطراب موقعیت*، سیدحسن رضوی، تهران: میلکان.
- ۱۱- رضایی، مهدی. (۱۳۸۴). *آفرینش و مرگ در اساطیر*، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
- ۱۲- رضی، احمد، مسعود بهرامی. (۱۳۸۵) «*زمینه‌ها و عوامل نومیدی صادق هدایت*»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۱، صص ۹۳-۱۱۴.
- ۱۳- سادوک، بنیامین، سادوک ویرجینا. (۱۳۹۰). *چکیده‌روان‌شناسی بالینی*، ترجمه نصرت‌الله پورافکاری، تهران: آب.
- ۱۴- شاملو، سعید، (۱۳۸۸)، *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت*، تهران: رشد.
- ۱۵- شولتز، دوان و سیدنی آلن، (۱۳۸۹)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه‌ی سید یحیی محمدی، چاپ شانزدهم، تهران: ویرایش.
- ۱۶- طهماسبی، فرهاد. (۱۳۸۸). «*نگاهی موازی به زندگی و آثار صادق هدایت و سهراب‌سپهری*»، فصلنامه تفسیر و تحلیل زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، شماره ۱، پاییز، صص ۷۷-۱۱۱.
- ۱۷- عطاری، عباس و رضا باقریان، (۱۳۷۰)، *عوارض روانی ناشی از جنگ*، اصفهان: بهار.
- ۱۸- فروغی، محمدعلی. (۱۳۶۷). *سیر حکمت در اروپا*، چاپ دوم، تهران: زوار.
- ۱۹- قربانی، محمدرضا. (۱۳۷۲). *نقد و تفسیر آثار صادق هدایت*، تهران: ژرف.
- ۲۰- گرجی، مصطفی (بی‌تا) «*رمان و اضطراب موقعیت با توجه به مسأله توسعه شهری (جامعه آماری رمان رهش)*».
- ۲۱- معین، محمد، (۱۳۶۲)، *فرهنگ معین*، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر.
- ۲۲- نویل، آلیس. (۱۳۸۷). *زندگی بدون ترس*، مترجم کلیه کل بهروزان، تهران: پیدایش.

۲۳- هدایت، صادق. (۲۰۰۲). سه قطره خون، استکهلم (سوئد): انتشارات آرش.

۲۴- هندلی، رابرت و پالین نف، (۱۳۷۸)، روانشناسی اضطراب، ترجمه‌ی مهدی قراچه، چاپ سوم، تهران: دایره.

۲۵- یاوری، حورا، (۱۳۸۷)، روانکاوی و ادبیات؛ دو متن، دو انسان، دو جهان از بهرام گور تا راوی بوف کور، چاپ اول، تهران: سخن.

Investigation of human fears and anxieties in two short stories "Tulip" and "The First Day of the Grave" with regard to the opinions of Paul Tillich

Fateme Karimi

*Master's degree in Persian language and literature, expert in research affairs, faculty of literature and humanities, Khwarazmi University,
Karaj branch, teacher and lecturer of Persian literature*

Abstract

Fear and anxiety are emotions that have a negative charge, which have always been the focus of writers in the field of psychology and fiction. These two natural factors in human beings make them react negatively when faced with dangers. Anxiety is one of the realities of human life, which endangers their peace and health, and fear is a very unpleasant experience. The feeling of fear causes distress. There is a feeling of sadness and tension in our body. If this feeling increases, a person thinks that he is sick and its symptoms are revealed on the body. Anxiety is more about the anticipation of danger that may happen in the future while fear is felt when or shortly before something dangerous happens.

Fear and anxiety are two natural factors that always cause people to show caution in facing dangers in their lives, and are among the factors that cause many personal and social problems that cause irreparable dangers to the soul. And the human soul leaves. The importance of investigating and analyzing the problem of human anxieties is that the mental and psychological condition of people in different eras, in the emergence and tendency of people's sense of aesthetics towards a particular school (objective/subjective, internal/external, being realistic/surreal and...) has a direct effect. A lot of attention has been paid to the issue of anxiety from the psychological aspect, but few researchers have paid attention to the issue of anxiety in literary works, novels and short stories. There are different types of anxiety. According to Paul Tillich, a great philosopher and theologian of German descent living in America, anxiety is an existential awareness of nothingness that tries to turn into fear. The result of human being facing the threat of lack is that it can happen both in the best possible state and in the worst possible state. The famous psychologist Paul Tillich mentions three types of anxiety, according to which three types of non-existence threaten humanity: death anxiety; meaningless anxiety; Condemnation anxiety. Death anxiety: anxiety is the result of human destiny, and its basis is his existential ego, which is threatened by death. Anxiety of meaninglessness: anxiety resulting from meaninglessness, the basis of which is the spiritual ego of a person, and its emptiness threatens it. Condemnation anxiety: the anxiety resulting from condemnation, which is based on the moral self of a person and is threatened by guilt. The short stories "Laleh" from the novel "Three Drops of Blood" by Sadegh Hedayat and "The First Day of the Grave" from the novel "The First Day of the Grave" by Sadegh Chobak, contemporary Iranian story writers, are such works that center around troubled characters. He becomes anxious.

Sadegh Hedayat and Sadegh Chubak have processed characters in their works with the knowledge of psychiatry and psychology. These characters were influenced by the writers' psychological point of view; Because they depict psychopathic characters who are psychologically conflicted for various reasons. These characters, alone and tired of this hostile world, without having anything to do with anyone, narrate their own stories. Fear, internal and external distress and anxiety have been imposed on these people.

For this reason, the purpose of the present research is to show human anxieties, their types and defense mechanisms based on Paul Tillich's theory and how they are manifested in these short stories. This article, which is done with analytical and descriptive method and based on library studies, aims to reflect the psychological topic of fear and anxiety in fictional literature, in addition to the definitions and terms of fear and anxiety, its similarities and differences. Laleh short stories and the first day of the grave. For this purpose, we have investigated the anxieties and worries of the characters of these stories according to the opinion of Paul Tillich. The purpose of this article is to answer this question:

-To what extent can the types of anxieties in these stories be examined and reconciled with Paul Tillich's theory of types of anxiety. The result of the research shows that the manifestations of fear and anxiety in the above two stories are abundant and these stories can be adapted to Paul Tillich's theory of types of anxieties.

Key words: anxiety, fear, short story, Paul Tillich, tulip, the first day of the grave
